ماهيت اسلام و هويت رسول اعظم (ص) مانع ذاتي براي تبعيض

ماهيت اسلام و هويت رسول اعظم (ص) مانع ذاتي براي تبعيض

طوبي كرماني

دانشيار دانشگاه تهران

دانشكده الهيات ومعارف اسلام

چكيده

مقالة حاضر در واقع، پاسخ به يك مسألة مهم است به اين كه "آيا آموزه‌هاي قرآن و شخصيت و سيرة پيامبر اعظم(ص) مي‌تواند مَحملي هر چند ضعيف براي پرورش تبعيض و عدم مساوات باشد"؟ در كنار اين مسأله، دو سؤال جانبي در قالب ترفندها و واقع نمايي‌ها از سوي مستكبرين نيز شكل مي‌گيرد به اين كه "علل و عواملِ ستيز تاريخيِ استكبار با اسلام و پيامبر اكرم(ص) چه بوده است"؟ اين بخش تحت عنوان "واقع نمايي و نه حقيقت" بررسي مي‌شود. سؤال دوم در خصوص حقايق تاريخي و مستند از آموزه‌هاي اسلام و رفتارهاي عملي رسول اعظم(ص) به خصوص در روابط با ديگران و روابط با ديگر ملل و كشورها پرداخته است تحت عنوان "آيا حقيقت اسلام و سيرة نبوي با متضاد ارزش‌هاي مبنايي و الهي، امكان اجتماع دارد"؟ و در پايان، از راهكارهاي دفاعي در برابر ترفندها و وارونگي‌هاي القائي خصم سخن رفته است.

كليد واژه ها

واقع نمايي يا حقيقت، ترفندهاي بيگانه، نگرش‌ها و راهبردهاي اسلام

واقع نمايي و نه حقيقت اسلام

هر حادثه‌اي در جهان طبيعت، جنبشي ميآفريند و موجي گرداگرد خويش به وجود ميآورد. محيط اجتماعي بشري با مجموع حوادث بزرگ و كوچك، سودمند يا زيانآوري كه در آن رخ ميدهد؛ خود دريايي است پر از موج و جنبش. در اين ميان، زندهترين امواج اجتماعي، غالباً امواج و جنبشهاي ديني است.

اسلام، ابتدا به صورت موج بسيار كوچكي پديد آمد. اندكي طول نكشيد كه به ساير خانه‌هاي مكه سرايت كرد. پس از حدود ده سال به خارج مكه و مدينه كشيده شد و در مدت كمي به ساير نقاط جزيره العرب امتداد يافت و در كمتر از نيم قرن، دامنه اش سراسر جهان متمدن آن روز را فرا گرفت تا جايي كه هيچ دين، آيين، مسلك و نهضتي را نميتوان يافت كه در طول چهارده قرن (تاكنون) تحت تأثير اسلام قرار نگرفته و يا با آن به مقابله نپرداخته باشد.

برخورد با مسلمانان و مسألة اسلام ستيزي[1] در جهان غرب، پديدة جديدي نيست. اين موضوع، ريشة تاريخي داشته و سابقة آن از زمان ظهور دين اسلام است. " زمينه‌هاي تاريخي"، " مسائل دموگرافيک و جمعيتي"، " نياز غربيها به دشمن با شاخصه‌هاي جديد"، "بيداري اسلامي و احياي هويت مسلمانان" و " گسترش خشونت و تحجر به نام اسلام" از دلايل اصلي گسترش اسلام ستيزي در غرب هستند.

امروزه، به ويژه پس از انقلاب اسلامي ايران و حوادث 11 سپتامبر، گستره و عمق آن بيشتر شده است. هر ساله همزمان با سالگرد حادثة 11 سپتامبر، موج تازه‌اي از اسلام ستيزي و اسلامهراسي[2] فضاي تبليغي محافل رسانه‌اي و غير رسانه‌اي غرب را فرا مي‌گيرد. به طور يقين توجه ويژه آمريكا و هم پيمانانش به اين تبليغات، موجب بروز نمادهايي از اسلام ستيزي در غرب شده است. ماهيت سناريوهاي غربي در شكلگيري اسلام ستيزي شامل "اسلامهراسي"، " شيعه هراسي[3] " و " ايران هراسي[4] " است. غرب براي تحقق اين سناريو و براي شكلگيري اسلام ستيزي، از فضاي سايبر، بهرة بسيار جسته است.

تاريخ نشان مي‌دهد كه سبک رفتاري، گفتاري و كرداري پيامبر اعظم(ص) در هر بُعدي، الگوي زندگي براي همة مسلمانان در همه زمان‌ها و مكان‌ها گرديد. يكي از آن ابعاد، سبک ساست ورزيِ (ديپلماسي) پيامبر(ص) و راز موفقيت ايشان در آن عرصه است؛ به ويژه آن كه با وجود فشارها و مشكلات طاقت فرسا، آن حضرت موفق گرديد در مدت كوتاهي، اسلام را به بيرون از مرزهاي جزيره العرب بگستراند و تمدن‌هاي بزرگ را به لرزه در آورد. با بررسي سبک سياست ورزيِ پيامبر(ص) و اقدامات ديپلماتيک ايشان در زمان‌ها و مكان‌هاي مختلف، مي‌توان رفتارهاي گوناگوني را مشاهده كرد كه هر كدام بر طبق اصول مشخصي شكل گرفته و در جاي معيني نيز بكار گرفته شده است و همچنين براي اجراي آن، مكانيزم‌هاي خاص و روش‌هاي ويژه‌اي مورد استفاده رسول گرامي(ص) قرار گرفته است. بحث و بررسي در اين زمينه، الگو و مبناي رفتاري فردي و اجتماعي، داخلي و خارجي در عرصه سياست ورزي را نشان مي‌داد كه حيرت استكباري را سبب شده است. امّا عمده ترين دلايل مستكبران وقت براي تقابل با اسلام و تعامل خصمانه در واقع به يك عامل باز مي‌گردد و آن، برخورد حكيمانة اسلام با همة موضوعات و مسائل و تحليل درست معاندان اسلام از اصول و ارزش‌هاي اسلام و ويژگي‌هاي رسول اعظم(ص) و واكاوي مفاهيم بلند بنيادي اسلام همچون مساوات، امانت، امنيت، صداقت، اعتماد سازي، عطوفت، مدارا.....مي باشد يعني فهم بموقع دشمنان اسلام از به خطر افتادن سلطه و سيطرة استكبار؛ زيرا سرعت پيشرفت و بزرگي هدف اسلام با فقدان وسيلة مادي، جز در اين دين، سابقه ندارد، و علت اصلي آن را در قرآن - معجزة پيامبر- يعني زيبايي و عمق قرآن، شخصيت، خلق و خو(سيره)، طرز رفتار و نوع رهبري و مديريت پيامبر(ص) بايد جستجو كرد. يافتههاي تحقيقي نشان ميدهند؛ اگر دين اسلام توانست در مدت كوتاهي چنان نفوذ و اثري بر افراد و جوامع گذارد كه پس از 14 قرن بيشتر و گستردهتر شده است، نه به لحاظ برخورداري از قدرت و توان نظامي اقتصادي و تهاجمي آن، بلكه ناشي از توان رفتاري است كه ابتدا توسط شخصيت رسول گرامي اسلام(ص) بنياد گذاشته شد و سپس مفاهيم اجتماعي و اخلاقي آموزه‌هاي قرآن بر ساير جريانها و مفاهيم اساسي جهان نفوذ يافت و به تدريج به صورت يك معضل و بحران بر استكبار، چهره نمود زيرا بحران وضعيتي است كه فرد يا جامعة محلي، منطقه‌اي و يا بين المللي در موضعي خارج از حالت عادي خود قرار مي‌گيرد. بحران مؤلفه‌اي است كه متعلق آن مي‌تواند هر كلمه‌اي باشد علاوه بر اين مي‌تواند در مقياس‌هاي متفاوتي رخ دهد. به نظر مي‌رسد يكي از بحرانهايي كه جامعة بين الملل استكبار، تا كنون با آن مواجه بوده، ظهور و حضور انديشة اسلام ناب محمدي(ص) است و از همين روي، تقابل نظامي، فرهنگي، اقتصادي و... با آن، همواره بر روي ميز است.

در اين ميان انقلاب اسلامي ايران به واسطة كسب مشروعيت مردمي در عرصة بين الملل، با هزينة‌هاي كمتري، همة آرمان‌ها از جمله، اهداف سياست خارجي خود را به پيش برده و همراهي حمايت آميز ملت‌هاي ساير كشورها را نيز به همراه داشت و اين توفيق، حاصل ارزش‌هاي بنيادين اسلام بود و يقيناً توان

حكيمانه در هر كشور و نظامي، متأثر از ارزشهاي حاكم بر گفتمان اعتقادي، فكري و فرهنگي آن جامعه مي‌باشد و در جهان اسلام نيز با توجه به مباني و مؤلفه‌هاي ديني و ارزشي آن، دالهايي كه در منظومه معنايي آن تشكيل دهنده قدرت نرم مي‌باشند با دالهاي گفتماني استكباري متفاوت است و همين گفتمان حكيمانه، فطري و بر محور مساوات، عدالت، صلح، گفتگو و همزيستيِ اسلام، عامل جذب دل‌ها و انديشه‌هاي عام و خاص و سبب نگراني و توطئة جامعة استكباري گرديد؛ اعتراف بزرگي كه بارها بر زبان و قلم نظريه پردازان استكباري و حاكمان غربي جاري شده و سبب بسيج جهان استكبار در تقابل با اسلام – به صورت عام- و جمهوري اسلامي ايران بطور خاص گرديده است تا اولاً تحريف مفاهيم وآموزه‌هاي بلند اسلام صورت پذيرد و ثانياً مفاهيمي به اسلام نسبت داده شود كه هيچ سنخيتي با اسلام ندارند. اما با توجه به تحولات جهان معاصركه صورتي جديد به ساختار و مناسبات آن بخشيده است يعني در پرتو تحول و جابجايي منابع قدرت، اهميت اقناع بر تهديد فزوني يافته است تا از اين طريق، مخاطب استكبار، ديگر نه تنها مرزهاي سرزميني بلكه عموم مردم، نخبگان جوامع ديگر در مرزهاي خاكي و ذهني را شامل‌گردد. بخش مهمي از اين فرايند از طريق و با عطف به ارتباطات آموزشي- فرهنگي و با هدف تأثيرگذاري بر اذهان و در نهايت ايجاد و استقرار شبكهاي مورد نفوذ و حتي وابسته در كشور هدف –كشورهاي اسلاميِ حاضر در صف مبارزه و به خصوص ايران اسلامي- پيگيري مي‌شود.

تصميم‌گيران سياست خارجي غرب، طرحي نو در انداختند و در تقابل با اسلام فرهنگي و اعتقادي، سياست ورزي و توان مداراتي را بر قدرت جنگي به عنوان گزينه برتر، دستور العمل اجرايي خويش قرار دادند چرا كه چنين ديپلماسي يكي از مؤلفه‌هاي تأثيرگذار در سياست خارجي كشورها به شمار مي‌آيد. اين وجه از قدرت با سرمايه‌گذاري چشمگير دولت‌ها براي ارائه تصويري مطلوب از خود و نيز تأثيرگذاري بر اذهان و همسو كردن آراء و خواست ديگران با منافع خود، همراه است و از اين روي، جهان استكباري با توان مضاعف كوشيد و مي‌كوشد تا ديگر ملت‌ها رويكرد و دركي مثبت به آنها داشته باشند و دراين رهگذر بر آن شدند تصوير و ذهنيت مثبت را از دو طريقِ تقويت تفكرات مثبت از يک سو و جلوگيري از شكل‌گيري تصورات منفي از سوي ديگر نسبت به خود را پي‌گيري نموده، خود را منجي عالم، حامي حقوق انسان‌ها و بنيانگزار روابط بين ملل در جهان معرفي و در خصوص اسلام و زيبائي هايش بگونة وارونه عمل نمايند.

استكبار در اين طرح نو، به جاي مساوات اسلامي، تبعيض؛ به جاي صلح، خشونت؛ به جاي عدالت، ظلم؛ به جاي امنيت، خوف؛ به جاي گفتگو، قهر؛ و به جاي همزيستي، واگرائي را در اذهان مردم در خصوص اسلام طراحي كرده و همة مفاهيم ارزشي و زيباي اسلام را به خود نسبت داد و در اين زمينه، از كلية امكانات و توان فكري، هنري، جاسوسي و ايجاد جنگ‌ها و طنش‌هاي قومي قبيله‌اي، پرورش و حمايت گروه‌هاي

تكفيري و تروريستي و حتي انهدام برج‌هاي دوقلو و امثال آن، بهره جست.

به بيان روشن تر، اين فهم و احساس خطر غرب پس از پيروزي انقلاب اسلامي ايران در سال 1979-كه تفكر ليبراليسم غربي را با چالش مواجه نمود- تشديد و شكل و شمايل نوتري به خود گرفت. استكبار جهاني بويژه آمريكا پس از ناكامي در عرصة سخت و دفاع مقدس از سال 2006 بخاطر تداوم دشمني با اسلام و انقلاب اسلامي، با بهره گيري از تجربيات انقلاب‌هاي مخملي در كشورهاي آسياي ميانه و برخي كشورهاي اروپائي، راهبرد نويني را براي براندازي نظام سياسي ايران در دستور كار خود قرار داد تا انديشة اسلام ناب محمدي(ص) را درمنطقه و ايران با چالش روبرو نموده و حكومت ديني را در افكارعمومي ناكارامد جلوه دهد. فضاسازي و اجراي اين راهبرد، ديگر نه از طريق جنگ كه از طريق استحالة فرهنگي، تخريب ارزشها و باورهاي ديني، نسبت دادن تبعيض و ظلم به اسلام، اشاعة فساد و بي بند باري، مبارزه با ولايت فقيه، ترويج جدايي دين از سياست، ناكارآمد جلوه دادن حاكميت ديني و ترويج اسلام آمريكايي با روش‌هاي مختلفي صورت گرفته و مي‌گيرد. استكبار در اين مواجه با ارزش ها، بگونه‌اي عمل مي‌كند كه مخاطبين نه از روي جبر و اكراه كه با ميل، تطميع خواسته‌هاي آنها مي‌شود يعني اعمال ارادة استكباري از طريق جذابيت بخشيدن به داشته‌ها و يافته‌ها و عملكردهاي غرب و انزجار از آنچه كه اسلامي است. اِعمال قدرت به اين شيوه در مخاطب يعني اتخاذ طريق جذب و ترغيب به جاي تحميل و تهديد و به معناي تواناييِ وادارسازي ديگران به انجام كاري كه استكبار، آن را ميخواهد.

همة اين تلاش‌ها از سوي نظام سلطه، با عنوان نظام هژمون در عرصة سياست بين الملل، براي حفظ استمرار سيادت خويش و استعمار كشورهاي جهان سوم و با بهره گيري از هر ساز و كاري صورت مي‌گيرد كه پيش از اين، با توسل به قدرت سخت و با استفاده از زور و نيروي نظامي همراه بوده است؛ اما بعد از جنگ جهاني دوم و در دهه‌هاي پاياني قرن بيستم و به خصوص هم اكنون از سوي انديشمندان غربي، شيوة مورد توجه، همان ترفندهاي شكنندة گام بگام مداراتي براي از صحنه خارج كردن هماوردي توانا چون اسلام، و در نتيجه، افزايش قدرت نظام سلطه و استمرار استعمار در جهان سوم است.

به اين ترتيب، اين توطئة بزرگ توسط استكبار جهاني و در سايةِ مكتب پلوراليسم، شكل گرفت كه دنياي غرب فقط مي‌تواند پاسخگوي نيازهاي انسان باشد و به مردم قبولاند كه در اين دنيا هر آنگونه كه خواهي، زندگي كن و هر چه ديده بيند، بايد دل كند ياد، و اسلام، خواستة فطرت بشري نبوده و آئيني باز دارنده و دشوار است. لذا حقيقت را تحريف و واقع نماييِ پليدي را عملياتي كرد و جدّاً دنيا را دچار وارونگي نمود و بي مناسبت نيست كه در اين وارونگي، كشته شدگان قرن بيستم، 22 برابر كشته شدگان قرن 18 است و در اين وارونگي، چهار عرصه مهم در نظام سلطه، طراحي، برنامه ريزي و اجرا

گرديد:

عرصه نما و در مقابل آن، باز نما

عرصه واقعيت و در مقابل آن، مَجاز

عرصه عينيت و در مقابل آن، ذهنيت

عرصه واقعيت و حقيقت و در مقابل آن، شبيه سازي حقيقت

علم امروز، بزرگترين افتخارش، شبيه سازي حقيقت، شبيه سازي مخلوقات، شبيه سازيِ طبيعت از جمله) ساختة است موجود حقيقتي كه است شده رهنمون مهم اين به اي لحظه ،علم آيا اّام است ،(انسان DNA حكيمانة خداي متعال كه علم بشر در صدد شبيه سازي آن است؟!.

نكتة مهمي كه همواره از آن، غفلت و يا تغافل شده است اين است كه بشريت جهان معاصر، خلأ بسيار بزرگي را احساس مي كند؛ و ميل به دين و مقوله هايي از اين جنس، به جهت همين نقيصة معنوي در زندگي انسان امروزي است، نقيصه اي كه دين به زيبايي، پاسخگوي آن است؛ زيرا امروزه، علوم تجربي – بدون آنكه انسان ها، عمق فاجعه و ضايعه را فهم كنند، در روح و روان و جسم خويش، آن را لمس مي كنند- براي خود دو ويژگي مهم قائل است و در سر لوحة شعار خويش دارد: خطا پذيري و ابطال پذيري. يعني از ابتداي توليدِ هر علمي، آن را خطا مي داند كه علم بعدي، آن را ابطال خواهد نمود لذا بشر امروز، عليرغم تنعمات مادي، نه در يک آرامش متكي به مطلق هستي كه در يک نگراني و هيجان دائمي بسر مي برد. پس در واقع، سؤالي كه بايد در اذهان احيا گردد، اين است كه كدام غايت، كدام ارزش و كدام معنا از زندگي و در چه تمدني، قادر است حيات و اخلاق و... توأم با آرامش را به انسان هديه كند؟

حقيقت اسلام

آيا ماهيت اسلام و هويت پيامبر اعظم(ص) چنان است كه غرب استكباري با استفاده از تواناييِ مكتب پلورااليسم و بهره مندي از سلطة صنعت هاليوود- Wood Holly و بالاتر از آن، به خدمت گرفتن صنعت وِبِ

وود-Wood Webe[5] به تصوير كشيده است؟

اگر يک محقق و پژوهش گر بي طرف تصميم بگيرد و بخواهد چکيدة پيام اديان و مکاتب الهي و غير الهي و ابزارهاي قدرت اديان دنيا و عملکرد قدرت‌هاي استکباري را مورد بررسي و جمع آوري قرار دهد به گونه‌اي که پيام هر کدام در يک صفحه بيشتر جا نگيرد و آنگاه به سراغ آموزه‌هاي اسلام و عملکرد پيامبر رحمت(ص) آمده و بخواهد پيام اسلام و سيرة رسول اکرم(ص) را براي بشريت بنويسد، چه خواهد نوشت؟ جز مساوات و تبرّي از تبعيض. جز عدالت و تبرّي از ظلم. جز مهر و صلح و صفا و يکرنگي و تبرّي از خشم و خشونت. جز گفتگوي حکيمانه و همزيستي مسالمت آميز و عادلانه با همة مردم، ملت‌ها و دولت‌ها و تبرّي از قهر و غلبه؟

به نظر مي‌رسد همة اين ارزش‌ها را مي‌توان به نوعي در مقوله‌هاي مساوات و مدارا و همزيستي جمع نمود:

مطالعات تاريخي، حکايتگر آن است که برخورد مهربانانه و انسان دوستانة پيامبر(ص) که از تسامح و تساهل اسلامي سرچشمه گرفته بود، نه تنها درباره پيروان اديان الهي و اهل کتاب، بلکه با کافران و مشرکان نيز تا هنگامي که عليه مسلمانان ترفندي ساز نکرده بودند، صورت مي‌گرفت. پيامبر با اهل کتاب چه در زماني که در موضع قدرت بودند و چه در موضع ضعف بودند، تعامل مثبت و سازنده داشتند، تا حدي که برخي از نخبگان اهل کتاب صرفاً از طريق نامه و يا ارسال سفير و از طريق ارتباط غيرمستقيم با پيامبر، مسلمان شده‌اند. اسلام، مذهب خود را پيشنهاد کرد اما هرگز آن را تحميل نکرد. اصل اولي در تعامل پيامبر اسلام(ص) با غير مسلمانان و مخالفان، رفتارهاي نيکو، باحکمت و اندرز، عفو و گذشت، رفق و مدارا بوده است.از اين‌رو، حضرت، طبق اصول مسلم ديني، وارد شدن بدون اجازه، به خانه‌هاي اهل کتاب و خوردن بدون اجازه ميوه‌هاي آنان را ممنوع کرد و افکندن سم در شهرهاي مشرکان را جلوگيري نمود و قتل کودکان و کهنسالان آنان را درجنگ‌ها اجازه نداد يعني مساواتي حقيقي و در خور تمجيد و مدارا و همزيستيِ مسالمت آميزي شايستة تمثيل بين ابناء بشر حاکم کرد. رفق و مدارا با مخالفان علاوه بر قول و گفتار آن‌حضرت که به همگان توصيه مي‌فرمود، در سيره و رفتار شان با مخالفان و غير مسلمانان نيز، فراوان وجود دارد. پيامبر(ص) از بيمار يهودي عيادت مي‌کند. در آغاز ورودش به مدينه، قرار دادي دايربر و حدت مهاجر و انصار نوشت و يهوديان مدينه(اوس و خزرج) نيز آن را امضاء کردند، پيامبر(ص) آيين و ثروت آن‌ها را طي شرايطي محترم شمرد و با آنان با احترام رفتار کرد با اين پيمان توانستند يک جبهه متحد مشترک در برابر دشمنان به وجود آورند. مفاد اين پيمان پيامبر(ص) گوياي صلح و زندگي مسالمت آميز است. در پرتو همين پيمان نامه، يهوديان مدينه سال‌ها در

كنار مسلمانان در كمال آرامش زندگي كردند و از رفتار مهر ورزانه و رفق و مداراي مسلمانان برخور دار بو د ند و مسلمانان، امنيت جان و مال آنان را طبق معاهده، تضمين نمودند. دومين گروه از پيروان اديان الهي كه پيامبرخاتم(ص) با آنان رفتار مسالمت آميز داشت، مسيحيان ساكن جزيره العرب و كشورهاي اطراف آن بودد. مسيحيان نظرشان نسبت به دين جديد، خصمانه نبود و با ديد مثبت به آن مي‌نگريستند. مسيحيان جزيره العرب و مناطق د يگر مثل شام شيفتة اسلام شدند و آن ‌را از صميم دل پذير فتند و آنهايي كه هم چنان مسيحي باقي ماندند، هيچ گاه از سوي پيامبر اسلام(ص) و ديگر مسلمانان به تغيير عقيده و پذيرش اسلام و ادار نشدند. هم زيستي مسالمت آميز مسلمانان و مسيحيان بسيار بارز و آشكار است و لحن خطابات قرآن و نامه‌هاي پيامبر اسلام(ص) با مخاطبان مسيحي همراه با عطوفت و ملايمت بوده است.

هيأت‌هايي كه براساس لجاجت، اسلام نياوردند، رفتار پيامبر اسلام(ص) با آنان نيز از روي مدارا بود؛ وقتي نمايندگان نصاراي نجران در سال دهم هجرت براثر نامه پيامبر اسلام(ص) به آنان، در مدينه به حضور پيامبر(ص) رسيدند، حضرت(ص) به آنان اجازه داد در مسجد مدينه مراسم عبادي خو د را، كه و قت آن فرارسيده بود، آزادانه بگذراند. آنان در حضور پيامبر اسلام(ص) و در حالي كه رو به مشرق، جانب بيت المقدس و درست در جهت خلاف قبله مسلمانان ايستاده بودند، بدون هيچ مزاحمتي مراسم عبادي خويش را به جا آوردند.

پيامبراسلام(ص) با كافران و مشركان تا هنگامي كه عليه مسلمانان قيام مسلحانه نكرده و توطئه چيني نكرده بودند، برخورد مداراتي و مساواتي داشت بگونه‌اي كه مشركان از هر آسيب و گزندي در امان بودند. نمونه بارز برخورد مسالمت آميز پيامبر(ص) با مشركان، عفو تاريخي و مداراي حضرت با مشركان در جريان فتح مكه است كه اعلام كرد: " اليوم يوم الرحمه و لا الملحمه"؛ امروز، روزمهر باني است نه روز انتقام و خون ريزي.

در جنگ ذات الرقاع، پيامبر(ص)، مرد مشرک كه قصد جان حضرت را داشت، عفوكرد. منافقي در هنگامي كه از مزرعه اش در جنگ احد، به پيامبر(ص) جسارت نمود، ياران و اصحاب رسول خدا(ص) مي‌خواستند وي را بكشند و لي آن حضرت باكمال لطف و مدارا از وي درگذشت.

لازم به ذكراست كه رفتار حضرت همواره با دشمنان و مخالفان بر اساس مصالح و مفاسد و اعتدال و بر مبنا و ملاك عدالت استوار بود و نه هميشه بر اساس مدارا. پيامبر اكرم(ص) در مسايل فردي و شخصي و آنچه مربوط به شخص خودش بود، همچنين مو ضوعاتي كه به مسايل اصولي و اساس اسلام ضرري وارد

نمي‌ساخت، نرم و ملايم و با گذشت بود و درمسايل اصولي و حفظ اصول اعتقادي و مصالح اسلام و نظام اسلامي و احكام مسلم و ضروري دين و اجراي مقررات شرع و حدود الهي، سختي و صلابت نشان مي‌داد و ديگر جاي گذشت نمي‌دانست و حاضر نبود ذره‌اي از احكام و حدود الهي، به خاطر مصلحت انديشي تعطيل شود زيرا مدارا با دشمنان اسلام و مخالفان وقتي پسنديده است كه منجر به ترك معروف و احياي منكر نشود. مدارا در اسلام و سيرة پيامبر(ص) تا زماني جايز است كه به مباني ارزش‌ها و اصول اعتقادي صدمه‌اي وارد نشود و در مقابل، مصلحتي هم براي جامعه اسلامي داشته باشد و چنانچه در سايهٔ مدارا با دشمنان معروفي ترك شود و يا منكري زنده شود، اين نوع مدارا و تساهل، ممنوع است وجايز نمي‌باشد.

رفق و مدارا، اصل اولي در رفتار پيامبر(ص) با مخالفان و دشمنان است؛ ولي اين به معناي آن نيست كه مدارا محدوديت نداشته باشد بلكه تابع شرايط و اوضاع و احوال مي‌باشد، به اين معنا كه همان اسلامي كه به رأفت و مهرباني و مدارا سفارش مي‌كند، در مواردي هم به برخورد قاطع و جدي دستور داده است. در مقابل متجاوزان، قانون شكنان، توطئه گران، و آناني كه اعتقادات، امنيت جان، مال و ناموس مردم را تهديد مي‌نمايند، مدارا و تساهل گناه است. خشونت امري اعتباري است كه حسن و قبح آن را شرايط زمان تعيين مي‌كند و البته آثار فراواني بر رفتارهاي مداراتي مترتب است مانند وحدت و انسجام امت اسلامي، محبت بين امت، گرايش و جذب مردم به اسلام، فزوني خير و بركت در جامعه، بيداري امت وصلح پايدار[6].

كمتر سرزمين و دورهٔ تاريخي‌اي را مي‌توان سراغ گرفت كه نوعي وحدت و يكپارچگي آييني و مذهبي داشته باشد، حتي اگر در يك دوره، آيين واحدي در منطقه‌اي حاكميت يافته است، پيروان آن آيين به زودي به فرقه‌ها و نحله‌هاي گوناگوني تقسيم شده‌اند. بدين ترتيب مي‌توان گفت كه جوامع گوناگون انساني در طول تاريخ به واسطهٔ وجود طرفداران اديان و مذاهب و فرقه‌هاي مختلف، همواره صحنهٔ ارتباط و تعامل بين پيروان اديان بوده است. به بيان ديگر در جهان، اديانِ بسياري با باورها و خاستگاه‌هاي گوناگون وجود دارد و براي پيروان هر ديني نسبت به اديان ديگر پرسش‌هايي بنيادين مطرح است كه از جملهٔ آن پرسش ها، پرسش از حقانيت آن اديان، نجات اخروي و چگونگي تعامل با پيروان آن است. در اين باره، چهار رويكرد مشهور وجود دارد: ابطال‌گرايي،[7] انحصارگرايي،[8] شمول‌گرايي[9] و كثرت‌گرايي.[10] كثرت‌گرايي از موضوعهاي مهم فلسفي دوران معاصر است كه به حوزه‌هاي متعددي همچون دين، سياست، فرهنگ، جامعه‌شناسي، اخلاق و .... تسري يافته است[11]. در اين ميان كثرت‌گرايي ديني ـ كه نخستين بار در آراي جان هيک، فيلسوف معاصر مطرح گرديد ـ اهميتي ويژه‌اي دارد. كثرت‌گرايي ديني‌هنجاري، پاسخي است براي پرسش از چگونگي همزيستي با پيروان اديان ديگر. بر پايهٔ اين نظريه بايد با آنان رفتاري با احترام و مدارا داشت. اسلام كسي را به پذيرفتن دين مجبور نمي‌داند و

نيک‌زيستي را با ناهمکيشان - چه ديندار باشند و چه بي‌دين- به گونة واقعي و گستردة آن پذيرفته و بر آن، سفارش فراوان کرده است. اگر کافران و مشرکان با مؤمنان سر جنگ نداشته باشند و حقوق آنان را ناديده نگيرند، مؤمنان نيز حق هيچ‌گونه برخورد ناخوشايند با آنان را ندارند، حتي اگر آنان با مؤمنان وارد جنگ شوند نيز، قرآن کريم مؤمنان را به عدالت، فرمان داده است. در اين ميان، دين مقدس اسلام نيز در سرزميني پا به عرصه ظهور نهاد که در آن، آيين‌هاي گوناگو ني حضور داشتند. درست است که شهر مکه روزگاري در گذشته به وسيله حضرت ابراهيم و بر اساس توحيد بنيان گذاري شده بود، اما به تدريج آيين توحيدي ابراهيم فقط بين اقليتي از مکيان و اهالي شبه جزيره باقي مانده بود که به طور معمول از آنان با عنوان حنفا ياد مي‌شود. در اين ميان، خصايص اخلاقي نبي اکرم(ص) از جمله خلق نيکو، عفو و گذشت، اعتماد سازي، وفاي به عهد، مديريت حکيمانة جامعه، محبت، ديندار‌ي، نوع دوستي، امانت داري، از بارزترين و مهم ترين عوامل پيشبرد اسلام است که در همة اعصار و در مواجهه با همة اقوام، ملل و گروه‌ها کاربرد داشته و منشأ اثر بوده است[12]. هنگام ظهور اسلام، در کنار گروه غالب در شبه جزيره عربستان بعني مشرکان، عده‌اي نيز بر اديان پيشين باقي بودند. اينکه پيامبر اسلام با آن گروه ها، رفتاري از سرِ عدالت و مساوات داشته است، پيوسته از مباحث مورد توجه بوده است[13].

جايگاه رسول مکرم اسلام، حضرت محمد مصطفي(ص) امروزه در ميان مردم دنيا بصورت عام يک جايگاه تاريخي است و شأن و منزلت ايشان بعنوان مؤسس دين و يک نبي ارج نهاده مي‌شود، اما از بُعد نحوة مديريت بر جامعه، متأسفانه اين امر در بين مسلمانان و حتي شيعيان، چندان شناخته شده نيست. پيامبر(ص)، اسوة اخلاق، محبت، ديندار‌ي، نوع دوستي، امانت و ... مي‌باشد، اما تا کنون در جايگاه يک حاکم مورد بحث و کنکاش نبوده است. يقيناً چنين فردي در جايگاه رهبري و زعامت جامعه نيز داراي ارزشها و منزلتهاي بسياري مي‌باشد که در اين خصوص مي‌توان رفتارهاي بسياري را از ايشان برشمردکه اين رفتارها ناشي از ارزشهاي اخلاقي ايشان بوده و مسلماً در ترويج اسلام و پايداري آن تا کنون نقش به سزايي داشته است.

به عنوان مثال پايبندي به عهد نسبت به مسلمان و غير مسلمان و نگاهِ از سر مساوات، يکي از خصوصيات بارز پيامبر(ص) بوده که اين موضوع را مي‌توان يکي از بارزترين علل گرايش مردم به دين اسلام دانست که سبب تشکيل دولت شهر گرديد.

دولت شهر پيامبر(ص)که در سال 622 ميلادي با هجرت پيامبر(ص) و يارانش از مکه به مدينه تشکيل شد، داراي ويژگي‌هايي بوده است که نشانگر اين است که پيامبر(ص) قبل و پس از ورود به منطقه يثرب با انجام يک سياست ورزيِ هوشمندانة دين محور و ايجاد تغييرات بنيادين و عميق در همة ابعاد زندگي

مردم اين منطقه، آن را تبديل به دولت شهري مي‌كندكه براي محيط سياسي نابسامان عربستان، يک امر بديع بوده است. ويژگي‌هاي اين نوع از سياست ورزي در تأسيس دولت شهر مدينه كه ناشي از نبوغ سياسي پيامبر(ص) مي‌باشد، اولين دولت شهري است كه تعامل بين دين و سياست در آن، نتيجه مطلوبي به بار آورده است. اين دولت شهر با بيعت در عقبه كه نوعي انتخاب و در حكم حق رأي امروزي بوده، شروع و با تدوين پيمان نامة عمومي مدينه كه نهادينه كردن قانون دراجتماع اقليت‌هاي ديني و نژادي بوده،گسترش يافته و سرانجام با ساماندهي نيروهاي دفاعي شهر، مقررات اقتصادي و توسعه علمي وفرهنگي با كمک نهاد مسجد نهادينه مي‌گردد. در دولت شهر پيامبر(ص) حدود مرزها مشخص و براي تأمين امنيت شهروندان، پيمان‌هاي داخلي تدوين و اجراي قوانين در رأس كار قرار مي‌گيرد. انتخاب نقبا، تأسيس مسجد، پيمان اخوت، مشخص كردن پرچم، تأسيس ديوان انشا، تعيين تاريخ، مشورت با عقلاي قوم، اجراي صحيح قوانين اقتصادي قرآن و... همگي در راستاي حركت به سمت تشكيل حكومت ديني جهان شمول بوده كه دولت شهر مدينه، ماكتي از اين طرح بزرگ بوده است[14].

از نظر دين مبين اسلام تمام اديان الهي براي برقراري پيوند ميان انسان و خداوند متعال و نجات و هدايت او آمده‌اند. پيامبران عظيم الشأن الهي نيز همه براي دعوت انسان به سوي خداوند و گسترش عدالت برانگيخته شده‌اند و چون هدف نهايي همه، يكي است، هيچكدام ديگري را رد نكرده، بلكه پيامبران پيش از خود را تصديق كرده، به آمدن پيامبري پس از خود، نويد داده‌اند. از ديدگاه اسلام تمام سنتهاي الهي از ابتدا تاكنون در قالب احكام شريعت توسط پيامبران الهي براي نجات انسان آورده شده است. به همين دليل است كه خداوند متعال مي‌فرمايد: "كساني كه ايمان آوردند و كساني كه آيين يهود و مسيحيت و صابئين را برگزيدند، اگر به خدا و روز باز پسين ايمان داشته باشند و عمل صالح به جاي آورند، خدا به آنها پاداش نيک مي‌دهد، نه بيمناک شوند و نه غمگين گردند". (سوره بقره، آيه 63)

در ادبيات آموزه‌هاي قرآني و سياست ورزيِ (ديپلماسي) توليد شده بر اساس اين آموزه ها، مؤلفه‌ها و عناصري است كه توسط پيامبر اعظم(ص) بر اساس منظومه فكري ايشان و در رابطه با ملاحظات امنيتي جامعه اسلامي، شكل گرفته و در مناسبات با ديگر قبائل (مرحله مقدماتي ديپلماسي دفاعي) و همچنين با ديگر ملتها و دول وقت نيز جاري گرديده است و اين سخن مهمي است كه سياست ورزيِ پيامبر(ص) در اين زمينه، برخاسته از اصول وحداني و آموزه‌هاي الهي بوده است كه تجميعي از گفتمان " صلح" و " امنيت" را معطوف به سرنوشت بشريت و حقوق و كرامت الهي و همگاني انسان و نه بر اساس مطامع دنيوي و سياسي كاري منظور داشته است[15].

در ميان اصول از حيث قالب و محتوا، سياست ورزيِ دفاعي پيامبر اعظم(ص) در همة مراحل، احساس مسئوليت نسبت به فراهم كردن زمينه‌هاي تعالي و كمال جامعه انساني و رشد فردي و اجتماعي در مسير خداگونگي، مركزثقل محسوب مي‌شود. از اين رو، پيامبر مفاهيم و تأسيسات دفاعي نظير بازدارندگي، تأمين نيرو، سازماندهي قواي مسلح و حتي روند انجام اقدامات جنگي در غزوات و سريات گوناگون را نه بر مدار نابودي دشمن، بلكه بر محور تقدم هدايت و استثنائي بودن راهبردهاي نبرد اوليه استقرار نمودند. نامه‌ها و سفيران ارسالي پيامبر(ص) به قبائل و ملل مختلف همراه با ارسال پيام دوستي و صلح، ضمن دعوت به ايمان، منظومه‌اي را به عنوان راهبرد دفاعي- امنيتي پيامبر(ص) ارائه نمود كه در آن، سياست ورزيِ دفاعي، كاركردي روشن و معنادار داشته است. واكاوي مفاهيم و اصول مذكور مي‌تواند دريچه‌اي به روي انديشه ورزي و طراحي ساختارها و راهبردهاي معاصر در جهان اسلام را در اين زمينه بگشايد[16].

مصداق عينيِ گفتمان امنيتيِ اسلام را مي‌توان در دولت نبوي مشاهده نمود. اسلام كه كامل ترين دين الهي است، حفظ وحراست از ارزشهاي انساني و جوامع بشري را وظيفه همه دانسته و هر كجا كه امنيت انساني تهديد شود آن را محكوم و در مقابل آن، عكس العمل نشان مي‌دهد. موضوع امنيت از ديدگاه اسلام، به ويژه در تعاليم قرآن كريم، بسيار مورد توجه قرار گرفته و ابعاد و انواع آن نيز در اين كتاب آسماني به طور مبسوط و مشروح بيان شده است[17].

بواقع امنيت يكي از نيازهاي اوليه و اساسي انسان و از مقولات بسيار مهم حيات بشري از گذشته‌هاي دور تا امروز بوده كه ضمن پشت‌سر گذاردن تحولات عمده در گذر زمان، نه تنها اهميت آن كاهش نيافته، بلكه هر روز بر اهميت آن افزوده گشته و ابعاد وسيع‌تري يافته است بگونه‌اي كه بدون امنيت، هيچ يك از فعاليت‌هاي سياسي، فرهنگي، اجتماعي، علمي و اقتصادي امكان‌پذير نمي‌باشد.

از آنجاكه امنيت با ادراكات، تصورات و احساسات ارتباط دارد و با توجه به تغييرات و تحولات سياسي، اجتماعي، فرهنگي، اقتصادي و غلبه‌يافتن نرم‌افزارها بر سخت افزارها، اساساً جنس و ماهيت امنيت از نوع نرم گشته و براساس جديدترين گفتمان، امنيت يک مفهوم ذهني، نسبي و اعتباري است. بايد توجه داشت كه آنچه در نگاه استكباري، مورد نظر است، رويكرد كاملاً امنيتي و در راستاي نفي و يا دشمن شناسي صورت مي‌گيرد در حالي كه سياست ورزيِ مردميِ(ديپلماسي عمومي) پيامبر اعظم(ص)، نه بر وجه سلبي، بلكه بر وجه مثبت و ايجابي ميان ملت‌ها و انسان‌ها تأكيد دارد. از اين منظر، سياست ورزيِ مردمي اسلامي، مدعي افزايش نفوذ از طريق ارتباطات انساني و عاطفي مي‌باشد و به جاي نگرش سلبي و منعي، به ايجاد و خَلق موقعيت تماس و همكاري مي‌پردازد.

به بيان روشن تر اينكه امنيت، يک مفهوم آشنا براي تمام جوامع بشري از جوامع اوليه تا امپراتوريهاي بزرگ جهان بوده است و راه‌هاي تأمين آن از جايگا ه خاصي در سياست گذاري‌هاي امنيتي دولت‌ها برخودار است. مبنا و اساس جستجوي امنيت را مي‌توان در انگيزه‌ها و كششهاي انسانها دنبال كرد. بر اين اساس مي‌توان گفت كه تأمين امنيت و راه‌هاي دستيابي به آن از جمله سنگ بناهاي شكل گيري جوامع از نگاه تاريخي بوده تا از اين طريق اعضاي جوامع بتوانند به كمک همديگر به مهمترين نيازها يشان كه تأمين امنيت است، دست يابند. نظر قرآن كريم در باره مقوله امنيت و ساحت‌هاي گوناگون آن، در آيات فراواني آمده است. آرامش روحي و رواني و به تبع آن، امنيت اجتماعي - سياسي - اقتصادي و فرهنگي، زماني حاصل مي‌گردد كه انسان خود را در ساحت دين الهي غوطه ور ديده و خود را در امن و امان الهي احساس كند و البته وارد شدن در اين مرحله از دين مقدمات و لوازم و تبعاتي دارد.

با تفكر و انديشه در سيرة پيامبر اعظم(ص) و معصومين(ع)، در اولين گام به رهيافت "عطوفت و مهرباني" خواهيم رسيد. اين رهيافت دقيقاً بر مبناي سياست ورزيِ اسلامي در حركت بوده و جزء لاينفک آن به حساب مي‌آيد. واكاوي سيرة پيامبر(ص) و امامان معصوم(ع) نشان دهندة برخورداري از كارويژه‌هاي مختلف و متنوع سياست ورزي از سوي آن بزرگواران مي‌باشد. قبل از ظهور اسلام نيز، شاخصه " امانت داري" در پيامبر(ص) را مي‌توان نخستين كارويژه در سياست ورزيِ وي قلمداد نمود.

سياست خارجي پيامبر(ص) نيز در جهت ايجاد و حفظ صلح، امنيت بين المللي، ارتباط و تعامل با ديگر دولت‌ها قرار داشت به طوري كه سيرة نبوي حاكي از آن است كه اولويت اصلي در سياست ورزيِ پيامبر(ص)، جلوگيري از جنگ با انجام مذاكره‌هايي بوده است كه منجر به حل اختلاف با دشمنان شود. شيوة تعامل آن حضرت با دولت‌ها و ملل غير مسلمان با دعوت به دين الهي بر اساس دعوت بر معيارهاي احترام به رسوم و عادات هر منطقه و قوم، تأكيد بر مساوات و تضمين عدالت، صلح و امنيت انسان ها، حفظ وحدت مسلمين، انعقاد پيمان و توافقات و برقراري ارتباط‌هاي فرهنگي و بازرگاني با انتخاب سفرايي از ميان صالح ترين و شايسته ترين افراد مؤمن براي دعوت به اسلام، مذاكرات صلح و ترک مخاصمه و مذاكراتي در باب مبادله اسيران، انعقاد قرار داد و حتي مذاكره در جهت حس تفاهم و جلب دوستي را به عهدة آنها گذارده است.

دين مبين اسلام همانطور كه به تمام ابعاد زندگي بشر توجه نموده است، به بُعد روابط با ديگر ملت‌ها نيز اهميت فراواني داده است و آياتي مبني بر چگونگي برخورد با ملل چه مسلمان و چه غير مسلمان براي مؤمنين از سوي خداوند نازل شده است تا راه را از بي راه نشان داده و جزئيات روابط با ساير

ملل را مشخص گرداند.

پيامبر اكرم(ص) اصل و قاعدة در روابط دولت اسلامي با دولت‌هاي غير اسلامي را بر پاية صلح و همزيستي مسالمت آميز بنا كردند. امروزه صلح را عقدي مي‌دانند كه با برچيده شدن نزاع و در گيري منعقد مي‌شود درحالي كه در نگاه اسلامي، صلح مي‌تواند پيش از منازعه و نوعي پيشگيري از درگيري باشد. يكي از راه‌هايي كه صلح و همزيستي مسالمت آميز را در زمان پيامبر(ص) ممكن ساخت، مبحث گفتگو از طريق ارتباط ميان فرهنگي با دولت‌هاي غير اسلامي بود.گفتگو با دولت‌هاي غير اسلامي از ديدگاه پيامبر(ص) همزبان شدن با تفكرات بود. گفتگوي ايشان، در وادي تفكر آغاز مي‌شد و در وادي تفكر جريان پيدا مي‌كرد و در همانجا به نتيجه مي‌رسيد و سياست و اقتصاد و جامعه و معاملات و مناسبات و حقوق بر اثر آن، قرار و ثبات پيدا مي‌كرد و همة مردم از بركات آن برخوردار و بهره مند مي‌شدند.گفتگو با ساير دولت‌هاي غير اسلامي، روشي بر پايه‌هاي مساوات و عدالت خواهي، واقع بيني، صلح و دوستي، حقيقت جويي و بردباري استوار بود.

با توجه به اهميت گفتگو در ارتباط ميان فرهنگي بحث اصالت صلح و گفتگو و واكاوي ابعاد آن در انديشه و عمل پيامبر اكرم(ص) را مي‌توان بر مبناي يكي از مؤلفه‌هاي (شناخت اهداف و علايق مشترك) همزيستي مسالمت آميز با مبحث اصالت صلح آغاز كرد.

با توجه به مطالعات عميق در اين خصوص، اگرچه تمدن غرب خود را بنيان گذار روابط بين الملل و ديپلماسي در جهان معرفي مي‌كند امّا قرن‌ها قبل، روابط بين الملل و سياست ورزيِ منطبق بر قرآن از اصول تبليغي و راهبردي پيامبر اعظم(ص) بوده كه ارسال سفرا و نمايندگان ويژه، به سرزمين‌هاي حبشه، روم، يمن، مصر، فارس، ايله و غساسنه و همچنين نامه‌هاي پيامبر(ص) به سران كشورها و ... گواه اين مهم مي‌باشد و اين در حالي است كه در زمان ظهور حضرت محمد (ص)، تعهدات بين‌المللي امري ناشناخته بود و هرگاه ملت‌ها يا قبائل به جنگ با يكديگر برمي‌خواستند نتيجة آن معمولاً قتل عام افراد و نيز اسارت بي‌گناهان و غارت خانه‌نشينان بود. در عصري نسبتاً خالي از اصول انساني كه جهان، غرق در تباهي‌هاي اخلاقي و اجتماعي بود، محمد(ص) با بهره‌گيري از رهنمودهاي قرآن، منادي مساوات و برابري نژاد انسان شد، حقيقتي كه در عقايد و مراحل‌ديگر نيز، كم شناخته شده است و قوانيني را اعلام كرد كه به خاطر وسعت و اصالت مفاهيم، با بهترين نمونه‌هاي موجود درعقايد ديگرهم، قابل مقايسه نبود.

دين مقدس اسلام از همان آغاز پيدايش با شعار " همزيستي مسالمت آميز" دعوت خويش را به جهانيان عرضه نموده و تقسيم مردم به شعوب وقبائل مختلف را عامل آشنايي مردم با يگدگير دانسته است و نه عامل

جدايي وتفرقه و وسيله‌اي براي نژاد پرستي.

اسلام دين مهر و دوستي و صفا، و قرآن، كتاب حجت و همزيستي مسالمت آميز است و همچنين به امّت اسلامي نيز دستور مي‌دهد كه به كتاب و سنت معتصم باشيد و در دين، تفرقه و جدايي ايجاد نكنيد زيرا كه خود با چشم خود ثمرات اتحاد و اجتماع، و تلخي عداوت و جدايي را چشيديد و اجتماع مسلمانان را به صورت حلقه‌اي مي‌داند كه در صورت جدايي يک حلقه از زنجيره، آراء و عقايد آنها را تغيير داده و آنها را از برادري و وحدت به اختلاف مي‌كشاند.

راهكارها

1- با عنايت به اين حوزة معنايي، گفتمان اسلامي، معنا و كاربردي خاص از مساوات و مدارا و همزيستي را مورد توجه قرار ميدهد كه از گفتمانهايي نظير خوانش غربي آن، متمايز ميگردد و نيز با عنايت به اين مفاهيم ارزشي در دورة پيامبر اعظم(ص) و نظرية غربي موجود در اين باب، واكاوي نقاط و مبادي اختلاف دو گفتمان مذكور مهم است زيرا الگوي غربي در قالب الگوي تلفيقي و تصنعي با اصالت قرائت -مادي، قابل شناسايي است كه با منطق سيطره طلبي استكبار، سازگاري دارد، در حاليكه راهبرد نرم افزارانة اسلامي در چارچوب الگوي معنامحور و مفاهيمي نظير جهاد، امت واحده اسلامي و بيداري اسلامي قابل تحليل و ارزيابي ميباشد. اين الگو در اساس رسالت پيامبر مبني بر دعوت جهاني به دين اسلام نمود عيني داشته است به نحوي كه در ارتباط با گروههاي داخلي، از طريق ابزارهايي نظير آگاهي بخشي به تودههاي مردم و جذب آنها با آموزههاي نرمافزارگرايانة قرآني و در ارتباط با ساير ملل از رهگذر كاربست سياست ورزي و همزيستي مسالمت آميز دنبال گرديده است و بايد به جهانيان معرفي گردد.

-2- بهره گيري از قابليتها و تواناييهاي اسلام كه با بكارگيري ابزاري چون فرهنگ، آرمانها يا ارزش هاي اخلاقي به صورت غير مستقيم بر رفتار افراد و كشورها و حتي موجوديت آنها اثر ميگذارد و اين مهم، به روشني در دين انسان ساز اسلام مشاهده ميشود.

3- پدافند غيرعامل با استفاده از ظرفيت‌هاي فرهنگي دين و جامعه براي تقابل با تهديدهاي دشمن و جلوگيري از پذيرش شكست و ضعف در ميان اسلام و مسلمانان در كاهش اثر اسلامستيزي ايفاي نقش مي‌نمايد.

4- استنباط و استخراج الگوهاي حسنه حكومت‌مداري اسلامي و تعيين نسبت آنها در ايجاد مشروعيت در داخل و توان نفوذ فرهنگي در خارج از كشور، از ديگر عوامل توجه مجدد به اسلام در صحنة روابط بين الملل و سبب انفعال جهان استكبار است. در عصر جديد، دامنة قدرت و نفوذ، تابع پذيرش اصول و اهدافي است كه به عنوان هنجارها و ارزش‌هاي سياست خارجي معرفي مي‌گردند و دولت‌هاي استكباري به عنوان مهمترين بازيگران روابط بين الملل، براي رسميت بخشيدن به اين انگاره ها، از ابزارهاي عمده‌اي مدد مي‌جويند. طيف اين ابزارها از تهديد، تطميع، اغوا شروع شده و در انتهاي بازه، به مؤلفه‌هاي توان مداراتي(قدرت نرم) مي‌رسد. يكي از مهمترين ابزارهاي ايجاد كنندة توان مداراتي، "الگو شدن" و "الگو سازي" است و چنانچه الگوي پيشنهادي يك دولت توسط ساير بازيگران عرصة بين الملل مورد پذيرش قرار گيرد، در اين حالت كشور مورد نظر به واسطة كسب مشروعيت بين المللي با هزينه‌هاي كمتري اهداف سياست خارجي خود را به پيش برده و همراهي حمايت آميز ساير كشورها را نيز به همراه خواهد داشت و از اين رو، مدل سازي، ديروز، امروز و فردا از بهترين شيوه‌هاي تعليم و تربيت بوده و هست. اساساً قاعدة عمومیِ جهان هستي و فطرت انساني، چنين بنا شده است كه اگر بداند(آگاهي)، برمي خيزد و اگر آن را نيز احساس نمايد (دلبستگي)، به پيش مي‌رود و آنگاه كه مُدلِ عملي داشته باشد(الگو پذيري)، حركتي برجسته و پرشتاب خواهد داشت. امّا جهان امروز، گسست عظيمي بين حوزه ايمان و عمل، و انقطاعِ عميقي بينِ عقل و قلب، با حواسّ انسان، ايجاد كرده است بگونه‌اي كه انسان‌هاي تربيت يافتة مكاتبِ امروزي، مبدأ شوق، اراده، حركت و فعلشان، مصداقِ اين كلام گشته است كه " هرچه ديده بيند، دل كند ياد"(دلبستگيِ صِرف) وهرگز انديشه و تأمّلي عقلاني(حذف آگاهي)، وراءِ آنچه كه به حواسّ ِ او عرضه مي‌گردد، وجود نداشته باشد. در حالي كه در نگاه اسلامي ايرانيِ ما چنين است كه بسازم خنجري نيشش ز فولاد، زنم بر ديده، تا دل گردد آزاد..

جهان غرب، به نياز فكري و فطريِ الگو پذيري، بخوبي وقوف يافته و دستگاه‌هاي سياست گذاري و اجراييِ آنها با بهره گيري از توان نخبگان جوامع وكمك علوم تعليم و تربيت، روان شناسي، جامعه شناسي، براين وظيفه مجهّز گشته‌اند تا از طريق رسانه‌هاي تصويري، بويژه تهيّة فيلم‌هاي سينمايي، هنرمندان و هنرپيشه‌ها را، و با صرف هزينه‌هاي گزاف، ورزشكاران را، و با سوژه پردازي در كتاب ها، ايده آل‌هاي خويش را، و با طرّاحي‌هاي جذّاب در شبكه‌هاي مجازي، مدل‌ها و خواستگاه‌هاي مورد نظر خود را، مطلوب و معبود زنان و جوانان سازند تا هر چه سريع تر، طرّاحي ساختار هويّتيِ جديد و مطلوب خويش براي نسل جوان و دختران و زنان را، هماهنگ با آرمان‌هاي غرب، عمليّاتي گردانند و از اين طريق بتوانند، پردازش روحي، فكري و جسميِ آنها را تحت سيطره، كنترل و حاكميت خويش قرار دهند. غرب در دوره‌اي كه به عصر حاكميت عقل يا علم و واكنش در مقابل حاكميت دين معروف شده است، خيال و ميل را بر وجود انسان حاكم كرده است، و اگر بايدهايي باقي مانده است كاملاً نسبي و فردي است. غرب

جديد، اختيار از انسانِ مختار، ربوده و او را به ميل خود، شاكله مي‌بخشد. و به اين ترتيب، جهان امروز از حكمت تهي شده است.- البته عواقب و تبعات شوم چنين طرّاحي، هم اكنون دامان غرب و شرق و جهان اسلام را نيز فرا گرفته است و اين نيست، مگر در نتيجة جدايي انسان از فطرت پاك، بي اعتنايي به ابعاد مختلف شخصيت وجودي، فردي، خانوادگي، اجتماعي وي و نيز فقدانِ الگوهاي مجسّم الهي و عملي! لذا بايد الگوهاي مجسم و عيني دين اسلام، به صورت عملي و قابل تأسّي معرفي گردند. اطلاعات اعلام شده دنياي امروز، اين است كه براي سيطره بر جان و جهان انسان ها، راه ديگري لازم است و امروز فقط از طريق علوم انساني، چنين چيزي ميسر است لذا تلاش بزرگي در اين خصوص شكل گرفته است، چيزي كه مقام معظم رهبري بر آن پاي مي‌فشارند. اگر روزي كرسي‌هاي نظريه پردازي در علوم پايه، فيزيك، شيمي و غيره صورت مي‌پذيرفت، امروز كرسي‌هاي نظريه پردازي در حوزة علوم انساني به شدت فعال است لذا درد دانستن و درد آموختن در اين شرايط، براي هدفِ ايده پردازي در علوم اسلامي، از نيازهاي جديِ جهان اسلام است.

[1] - Anti islamism

[2] - - phobia Islam

[3] - phobia Shia

[4] phobia Iran -

[5]. براي اطلاعات بيشتر مراجعه شود به " استعمار مجازي امريكا" نوشته آقاي دكتر عاملي

[6]. براي اطلاعات بيشتر به مقاله آقاي اسماعيل دانش مراجعه شود

[7]. Rendernullism.

[8]. Exclusivism.

[9]. Inclusivism.

[10]. Pluralism.

[11]. براي مطالعة بيشتر به مقاله آقاي سياح مراجعه شود

[12]. عمادي استرابادي، 1388، ص101

[13]. صادقي، 1385، ص55

[14]. براي مطالعة بيشتر به مقالة آقاي نادريان مراجعه فرماييد.

[15]. امير المؤمنين علي عليه السلام (لو لا التقي لكنتُ من ادهن الناس)

[16]. براي مطالعة بيشتر به مقاله آقاي دكتر امام جمعه مراجعه شود

[17]. براي مطالعة بيشتر به مقاله آقاي عباس زاده مراجعه شود